تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه

(نقطه عطفى در بالندگى دعوت اسلامى)

نويسنده : على حُجّتى كرمانى

## پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه

هجرت پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مكه به مدينه، سرفصل بزرگى در بالندگى دعوت اسلامى و نقطه عطف برجسته اى در تاريخ اسلام محسوب مى شود. اگر اسلام طى گذشت سيزده سال در مكه (كه سه سال از اين مدت هم به صورت مخفيانه سپرى شده)، بيشتر درصدد جذب پيروان و منازعات فكرى با سران مشركان بود، اينك با ورود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحابش به مدينه پايه حكومتى گذارده مى شود كه سايه پهناور آن قرار بود بر سر تمام جهانيان افكنده شود و چونان درختى بارآور، همگان از ميوه هاى طيّبه و خوشاب آن بهره مند شوند.

در اين حركت چند نكته مى تواند نظر ما را به خود معطوف سازد:

١ - هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، انگيزه ها و كيفيت هجرت.

٢ - واكنش مشركان.

٣ - اقدامات اوليه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه به منظور پى ريزى دولت كريمه اسلامى.

٤ - موضعگيريهاى اصحاب اديان در مدينه.

٥ - تغيير قبله.

٦ - فراخوانى سران و اميران بلاد مجاور به اسلام.

٧ - ابلاغ سوره برائت در مراسم حج.

٨ - پذيرش آيين اسلام از طرف قبايل و طوايف.

\* \* \*

فشارها و ناملايمتى هاى طاقت فرسا و روزافزون مشركان بر شخص پيامبر و پيروان آن حضرت اقتضا مى كرد تا رهبر اسلام در پى يافتن فضايى آزاد براى طرح دعوت خود و تحقق بخشيدن به آرمان هاى والاى آن باشد؛ فضايى كه به دور از سم پاشي هاى مخالفانش باشد و خود و يارانش بتوانند آزادانه به فرمانهاى خدا و پيامبر خويش عمل كنند و آرمان هاى قرآنى را كه به هدف ارتقاى انسانيت بر آنها نازل شده بود، جامه تحقق بپوشانند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش از هجرت به مدينه، گروهى از يارانش را به سوى حبشه روانه كرده بود و آنها على رغم تلاشهاى قريش توانسته بودند دل نجاشى را به دين خود متمايل سازند و در پناه حمايت او در آن ديار و در ميان ترسا كيشان اقامت گزينند و به آداب مسلمانى عمل كنند.

و اينك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در انتظار فرمان وحى بود تا خود نيز دست به هجرت بزند. از ديگر سو مشركان نيز كه خود متوجه گسترش آيين اسلام در شبه جزيره و بالا گرفتن ستاره بخت اين آيين بودند، درصدد يافتن راهى برآمدند تا با از ميان بردن مرد شماره يك اين دين؛ يعنى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى هميشه كار اسلام و پيروان آن را يكسره سازند.

سرانجام در روز پنج شنبه ٢٧ صفر سال ٦٢٢ ميلادى، سران و اشراف قريش در «دارالندوه» براى اتخاذ تصميمى واحد در اين خصوص، گرد آمدند. هر يك از حاضران تدبيرى انديشيده بود. برخى حبس و غُل و زنجير را براى آن حضرت پيشنهاد مى كردند و گروهى ديگر اصرار می ورزيدند كه به نحوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از ديار خود بيرون كنند و با اين كار اُلفت و يكپارچگى سابق خود را بازگردانند و ديگر اين كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پايگاه جديد خويش چه مى كند كارى نداشته باشند!

اما اين آرا و نظاير آنها نمى توانست براى مشركان زخم خورده، رضايتبخش باشد و پيشنهاد بهتر به نام «ابوالحكم» (ابوجهل) به ثبت رسيد كه گفت: «به نظر من بايد از هر قبيله دلاورى جوان را برگزيد و وى را شمشيرى برّان داد تا همگان ضربتى بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد كنند و او را از پاى درآورند و بدينسان مسؤوليت خون او بر گردن تمام قبايل افتد تا بنى عبدمناف هم امكان نيابند با همه قوم خويش به روياروئى بپردازند و كين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بستانند.»

پيشنهاد ابوجهل مورد قبول حاضران واقع مى شود و متعاقب آن قريش دست به كار اجراى توطئه خويش مى شوند. از طرفى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز از طريق وحى از توطئه مشركان آگهى مى يابد و فرمان هجرت به او داده مى شود. جبرئيل او را مى فرمايد كه امشب در بسترت نخواب. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز به على عليه‌السلام مى فرمايد كه تو امشب در بستر من بخواب و بُردِ مرا به خود بپيچ. آنگاه به وى اطمينان مى دهد كه از جانب مشركان به او آسيبى نمى رسد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از تعيين اميرالمؤمنين عليه‌السلام براى اين فداكارى بزرگ، آماده هجرت مى شود. بنابر آنچه ابن هشام در سيره خود آورده، آن حضرت مشتى خاك برمى گيرد و در هوا مى پراكند و آيات ١ تا ٩ سوره يس را تلاوت مى كند (يس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* ... فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) و بدين معجزه خود را از چشم مشركان نهفته مى دارد.

به اين ترتيب يكى از شكوهمندترين مقاطع تاريخ اسلام رقم مى خورد. و با يارى خداوند و تدبير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، اسلام فضايى گسترده تر و آماده تر براى رشد و بالندگى خود مى يابد.

به نوشته تواريخ، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هجرت خود را با ابوبكر آغاز مى كند. علاوه بر ابوبكر شخصى به نام «عبدالله بن ارقط»، به عنوان راهنما، آن حضرت را همراهى مى كرد.

يكى ديگر از عواملى كه موجب شد تا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، على عليه‌السلامرا از پس خويش در مكه بگذارد و خود رهسپار مدينه شود اين بود كه امانات مردم نزد آن حضرت بود و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وظيفه خود مى ديد كه امانتهاى مردم را به آنها بازگرداند. از اين رو على را فرمان داد تا در مكه بماند و امانات مردم را تحويل صاحبانشان دهد و سپس خود به همراه تنى چند از اعضاى خانواده خود و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنها ملحق شود.

از ديگر سو، مشركان كه با شمشيرهاى آخته، خانه پيامبر را تحت محاصره خويش درآورده بودند، فرصت را غنيمت شمرده دست به حمله زدند، اما در كمال تعجب على عليه‌السلامرا در بستر آن حضرت ديدند و تازه پى بردند كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بطرزى معجزه آسا از چنگ آنها جان سالم به در برده است. لذا اقدام به بازپرسى از على عليه‌السلام كردند و آن حضرت نيز با مقاومت در برابر آنها پرسشهايشان را بى پاسخ گذاشت!

پيغمبر و همراهانش نخست در غارى در كوه ثور (كوهى كه در جنوب مكه واقع است) مأوا گزيدند. ابوبكر نيز به عبدالله پسرش فرمان داده بود كه گوش به سخنان مردم دهد واخبار مكه را هر شب به آگاهى آنها برساند. همچنين اسما دختر ابوبكر نيز شبانه براى آنها آب و غذا مى برد.

اقامت در غار ثور، سه شب و سه روز به درازا انجاميد. و صبح روز چهارم اول ربيع الأول سال يكم هجرى، آنها از غار به قصد عزيمت به مدينه بيرون آمدند. بنابر قول اسما كسى نمى دانست كه آن حضرت و همراهانش روى به كجا دارند؟ قريش كه از هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطلع شده و جستجوهاى اوليه آنها بى ثمر واقع شده بود، صد شتر جايزه براى كسى كه پيامبر را بيابد، تعيين كرد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همراهانش به راهنمايى «عبدالله بن ارقط» با عبور از واديها و باديه ها، در روز دوشنبه هشتم ربيع الأول - على الأصح - ظهر هنگام به قبا رسيدند.

از طرفى مردم مدينه كه خبر هجرت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دريافت كرده بودند، هر روز پس از اقامه نماز صبح از خانه هاى خود به سمت بيرون شهر خارج مى شدند و انتظار قدوم مبارك آن حضرت را مى كشيدند و چون گرما شدت مى يافت به خانه هاى خود برمى گشتند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قبا اتراق كرد و روز جمعه نوزدهم ماه ربيع الأول سال نخست هجرى عزم حركت به مدينه فرمود. از مهم ترين وقايع دوران اقامت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قبا، يكى ساختن اولين مسجد در اسلام در آن ناحيه و ديگرى اقامه نخستين نماز جمعه در آنجا بوده است.

طبرى، مدت اقامت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهرا در قبا ١٤ روز مى داند. و درباره مسجد قبا گويد: اين مسجد نخستين مسجدى است كه در اسلام بنا شد. (تاريخ طبرى، ج٢، ص٩٥) خطبه اى كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اوّلين نماز جمعه اسلام ايراد فرموده چنين بوده است:

«خدا را سپاس مى گزارم و او را مى ستايم و از او مدد مى جويم و از او آمرزش مى طلبم و هدايت را خواستارم، و به او ايمان مى آورم و ناسپاسى اش نمى كنم و با آنان كه ناسپاسى اش كنند ستيز می ورزم.

يكتايى و بى انبازى خدا را شهادت مى دهم و اقرار به بندگى و رسالت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارم؛ كسى كه خداوند او را با هدايت و نور وحى و موعظت در زمانى كه پيامبر نبود و دانش كاستى گرفت و مردم به گمراهى اسير آمدند و به قيامت نزديك شدند و با مرگ هم نفس گشتند، به رسالت برگزيد.

و هر كه خدا و پيغمبرش را فرمان برد، ره يافته و آن كه او را نافرمانى كند روى از حق برتافته و در گمراهى، برون از حد تاخته.

شما را به تقواى خدا سفارش مى كنم كه اين بهترين سفارش مسلمانى به يك مسلمان ديگر است؛ بر اين كه او را به آخرت انديشى ترغيب كند و به تقواى خدا فرمانش دهد. پس برحذر باشيد از آنچه خدا شما را از خودش برحذر داشته، و برتر از اين هيچ نصيحتى و بالاتر از اين هيچ موعظتى نيست، و هشداريد كه تقواى خدا خشم خدا را جلوگير مى شود و از عقوبت او در امان مى دارد، و تقواى خدا صورت ها را نورانى و سپيد مى كند و خدا را خشنود مى دارد و منزلت شما را مى افزايد.»

چنانكه گفته شد پيامبر پگاه روز جمعه نوزدهم ماه ربيع الاول سال نخست هجرى از قبا به مدينه رفت.

يكى از دل انگيزترين گوشه هاى حركت هجرت به مدينه، كيفيت انتخاب مسكن آن حضرت در آن ديار است. نوشته اند كه چون آن حضرت به همراه يارانش وارد مدينه شد، سران طايفه «بنى سالم بن عوف» به استقبال آن حضرت شتافته عرضه داشتند: پيش ما بمان كه ما با افراد و سلاح خود از حمايت شما فروگذار نمى كنيم. ليكن پيامبر به آنها فرمود: راه شتر را باز گذاريد كه او خود مأمور به انتخاب است «خلوا سبيلها فإنها مأمورة».

از هر محله كه عبور مى كرد، اشراف و بزرگان آن محله همين تقاضا را از وى مى كردند و هر يك سعى داشتند تا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در بين خود مأوا دهند و اين افتخار بزرگ را نصيب خود سازند، امّا پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همه همان جواب نخست را تكرار مى كند.

مردم با شوق و التهاب منتظر بودند كه شتر در كجا زانو به زمين مى نهد. سينه ها مى تپيد و چشم ها در چشمخانه قرار نداشت ... عاقبت شتر در زمينى متعلق به دو پسر بچه يتيم از «بنى مالك بن النّجار» كه تحت قيموميت «معاذ بن عفراء» بودند، زانو بر زمين نهاد.

اما شتر باز برخاست و چند گامى رفت و مجدداً به همان جا برگشت و زانو بر زمين زده بدين سان هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على رغم ميل كافران و مشركان، با توفيق تمام به انجام رسيد و از آن تاريخ شهر يثرب را «مدينة النبى» و بعدها «مدينه» خواندند.

پس از آن كه شتر منزلگاه پيامبر را مشخص كرد، «ابوايوب انصارى»، بار سفر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به خانه خويش برد و پيامبر هم به باروبنه خويش ملحق گرديد و در خانه «ابوايوب» مأوا گزيد. گويند آن حضرت، از صاحبان آن زمين جويا شد و «معاذ بن عفراء» پاسخ داد: اين زمين از آن سهل و سهيل پسران عمرو هستند كه تحت سرپرستى من به سر مى برند و من مى توانم رضايت آنها را جلب كرده، زمين را از آنها بستانم تا شما مسجد خود را بسازيد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اندك اثاث زندگى خويش، در طبقه تحتانى خانه ابوايوب سكونت داشت تا روزى كه مسجد و خانه هاى زنانش آماده گرديد. ابوايوب از اين كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در طبقه پايين و خودش در طبقه بالا زندگى مى كرد، ناراحت بود لذا به حضرت پيشنهاد كرد كه طبقه بالا را براى سكونت خويش بگيرد اما پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهبا فروتنى و تواضع به او فرمود: «براى ما و ميهمانان ما همين راحت تر است كه در طبقه پايين ساكن باشيم.»

ساخت مسجد نبوى با شور و اشتياق مسلمانان آغاز گرديد. حضرت نيز همراه و همدوش اصحاب خود به آنها كمك مى كرد. اصحاب همچنين براى دادن روحيه به يكديگر و ايجاد فضايى صميمى تر سرودها و اشعارى مى خواندند؛ يكى از آنها مى سرود:

لئن قعدنا والنبىّ يعملُ لذاك منّا العملُ المُضلَّلُ

«اگر ما بنشينيم در حالى كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كار مى كند، كار ما بسى گمراهانه خواهد بود.»

همچنين باهم مى سرودند:

لا عيش الاّ عيش الآخرة اللّهمّ ارحمِ الانصار والمهاجرة

«زندگى اى جز زندگى آخرت نيست، خدايا! انصار و مهاجران را رحمت فرما.»

و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در پاسخ اين بيت سرود:

لا عيش الاّ عيش الآخرة اللّهمّ ارحمِ المهاجرين والأنصار

«زندگى اى جز زندگى آخرت نيست، خدايا! مهاجران و انصار را رحمت بفرما.»

در بحبوحه همين حركت بود كه يكى از تعيين كننده ترين مظاهر و رخدادهاى پيچيده در تاريخ اسلام، به ظهور رسيد. برخى از اصحاب در حين ساختن مسجد، «عمار بن ياسر» را با گذاردن خشتهاى سنگين بر دوش و دستش گرانبار كرده بودند. عمار كه توانش رفته بود، چون به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد عرضه داشت: «اى پيامبر! مرا كشتند، بيش از آنچه خود مى برند بر من بار مى كنند.»

ام سلمه، همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهگويد: رسول خدا را ديدم كه گيسوان افتاده عمار را بدست خويش مى افشاند و مى گفت:

««ويحَ ابن سميّة، ليسوا بالّذين يقتلونك، انّما تقتلك الفئة الباغية.»

«افسوس بر پسر سميه، اينان كسانى نيستند كه تو را مى كشند بلكه گروه بيدادگر تو را به قتل مى رسانند.»

صحّت پيشگويى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چندين سال بعد، در جنگ صفين به اثبات رسيد و شهادت او به دست معاويه، حقانيت سپاه امام على عليه‌السلامرا بر همه ثابت كرد.

پس از آن كه مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خانه هاى همسرانش مهيا گرديد، آن حضرت خانه ابوايوب را به قصد رفتن به خانه خويش ترك كرد.

از اين پس، تلاشها و كوششهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ويژگى متمايزى به خود گرفت. هر اندازه كه آن حضرت در مكه در سر راه دعوت خويش با موانع و عوائق فراوانى روبرو بود، اينجا با ميدانى فراخ و امكاناتى مهيّا و دلهايى مطيع و گوشهايى شنوا روبرو بود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز با عنايت به اين فضاى تازه، دست به اقداماتى زد كه هر كدام در پيشبرد دعوت اسلام نقش بسزايى داشتند. اين اقدامات را مى توان در بندهاى زير خلاصه كرد:

- نحوه اذان براى اقامه نماز.

- ايجاد روابط دوستانه ميان خود و يهود در مدينه به قصد همزيستى مسالمت آميز.

- ايجاد روابط دوستانه ميان خود و قبايل عرب مجاور با مدينه. حكمت اين حركت دو چيز بود؛ يكى برقرارى امنيت براى مسلمانان داخل مدينه و ديگر زمينه سازى براى ورود اسلام در آن قبائل.

- روانه ساختن نمايندگان و سفيرانش به دربارهاى شاهان و اميران براى دعوتشان به اسلام. اين حركت ابتكارى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را، از نظر عظمت و قدرت تأثير آن، فقط مى توان با بزرگى حركت هجرت برابر دانست.

- استقبال پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از وفود (و هيأتهايى) كه به خدمتش مى رسيدند تا مستقيماً به دست حضرت مسلمان شوند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز پس از آن كه هر گروهى مسلمان مى شدند يك يا تنى چند از قرّاء و معلّمان اصحاب خود را با آنها روانه مى كرد تا آداب آيين تازه و تفسير برخى آيات قرآن را به آنها بياموزد.

- انتشار اخبار مربوط به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آيين نو ميان مردم.

- غزوات آن حضرت نيز به نوبه خود سهم بسزايى در نشر آيين جديد داشت. در اين غزوات، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآلهمطابق اوامر قرآن به يكدست قرآن و به دست ديگر سلاح برمى گرفت و به رويارويى مخالفان و مشركان مى رفت.

افزون بر آنچه كه در بندهاى بالا ذكر گرديد، برخى امور ديگر نظير سخنرانيهاى آن حضرت و همچنين ايجاد مؤاخات (برادرى) ميان مسلمانان، آن هم در مقرّ جديد آن حضرت در نشر و گسترش اسلام بهره شايانى داشت.

بنابر نقل طبرى (تاريخ طبرى، ج٢، ص١٣٦ ) خطبه اى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قبا ايراد فرمود، نخستين خطبه آن حضرت بود، امّا اوّلين سخنرانى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از ورود به مدينه، بدين مضمون است:

«اى مردم! براى فرداى قيامت خود چيزى پيش فرستيد، مى دانيد كه خداوند شما را در بازار قيامت خواهد خواند و گلّه بى چوپان شما را فرا مى خواند در حالى كه او را هيچ مترجمى نيست و حاجبى نباشد كه جلو او را سد كند، سپس پروردگارش بدو فرمايد: مگر فرستاده ام به سوى تو نيامد و تو را آگاه نساخت؟ مگر تو را مال و ثروت نداده بودم و بر تو افضال نكرده بودم؟ پس تو براى خود چه كار كردى؟

آنگاه او به راست و چپ نظر مى اندازد و چيزى نمى بيند، سپس روبروى خود را مى نگرد و غير دوزخ نمى بيند. بنابر اين هر كه مى تواند ولو با بخشيدن پاره اى خرما خود را از آتش دوزخ دور بدارد، حتماً دست به كار شود. و هر كه نتوانست از گفتن سخنى نيك دريغ ندارد كه به ازاى هر حسنه ده حسنه همانند آن به شما داده مى شود تا هفتصد برابر. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.»

## خطبه دوّم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

خطبه دوّم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه نيز چنين بوده است:

«حمد و سپاس از آنِ خداست، او را مى ستايم و از او مدد مى جويم، از بديهاى خود و كردارهاى زشت به خداوند پناه مى بريم. هر كه را خدا هدايت كرد او را گمراه كننده اى نيست و هر كه را گمراه فرمود براى او رهنمايى نيست. و به يكتايى خداى بى انباز گواهى مى دهم. بهترين سخن، (آيات) كتاب خداى تبارك و تعالى است. رستگار شد آن كه خدا در دلش قرآن را بياراست و پس از كفر ورزيدنش به نعمت اسلام برخوردارش ساخت و خداوند اين قرآن را بر سخن مردم ترجيح داد و برگزيد، كه قرآن بهترين حديث و بليغ ترين است. آنچه خدا دوست دارد، دوست بداريد و از بُنِ جان به خدا مهر بورزيد و از كلام و ذكر خدا ملول نگرديد و دستهاتان را از آن دور نداريد.

بدانيد از هر آنچه خداوند مى آفريند فقط قرآن است كه برمى گزيندش و خداوند آن را بهترين اعمالش ناميده و آن را از بندگانش برگزيده و سخنى نيك است و در آن همه حلال و حرامها براى مردم به شرح آمده است.

پس خدا را بپرستيد و به او شرك نورزيد و از او پروا كنيد، چنانكه او را سزد و با كردار نيك خود، آنچه را كه به دهانهاتان مى گوييد جامه راستى بپوشانيد و به روح خدا در ميان خويش محبت ورزيد و بدانيد كه خداوند خشم مى گيرد اگر پيمانش شكسته گردد. والسلام عليكم.»

## امضاى معاهده اى ميان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يهود

يكى از تدابير جالب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بدو ورود به مدينه، نوشتن معاهده اى ميان خود و يهود بود. اين اقدام مى تواند بخوبى بيانگر طرز تفكر آن حضرت در خصوص آزادى اديان و همچنين اصل بزرگ همزيستى مسالمت آميز باشد.

در اين پيمان، كه بنا به نقل ابن هشام بسيار طويل است، به نكاتى اشارت رفته و هر دو طرف را ملزم به رعايت آن نموده است؛ از جمله: يهود وظيفه دارند تا زمانى كه مؤمنان (مسلمانان) در جنگ هستند هزينه جنگ را بپردازند، يهود دين خود را دارند و مسلمين هم بر آيين خويش هستند و دوستان و متحدانشان نيز در امانند مگر آن كه پا از حد خود فراتر نهد و دست به گناه گشايد كه در اين صورت فقط خود و خانواده اش به دردسر و هلاكت مى افتد.

## مؤاخات (پيمان برادرى) ميان مهاجران و انصار

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله همزمان با بهبود بخشيدن به موقعيت خود و پيروانش، با پيروان اديان ديگر، از اصلاحات داخلى در ميان پيروان خود نيز غافل نبود و مى كوشيد در جهت تربيت آنها هم به گونه اى كه رنگ جاهليت را از دست دهند و خوى خدايى را بگيرند، دريغ نورزد.

نوشته اند كه پيغمبر ميان مهاجران و انصار پيمان برادرى برقرار كرد و به آنها فرمود: «به خاطر خدا، دو به دو يكديگر را برادر گيريد.» آنگاه دست امير مؤمنان را گرفت و فرمود: «اين هم برادر من است.» از كسانى كه با يكديگر بدين روش برادر شدند مى توان افراد ذيل را نام برد: حمزه با زيد بن حارثه، جعفر بن ابوطالب با معاذ بن جبل (اگر چه جعفر در آن هنگام در حبشه بوده است) ابوبكر با خارجه خزرجى، عمر با عتبان بن مالك خزرجى و ...

## مشكلات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه

پيغمبر در مدينه خود را با سه طايفه روبرو مى ديد:

نخست: طايفه مهاجران فقير كه براى كسب آزادى و فرار از ظلم و ستم مشركان، شهر و ديار و مال و ثروت خويش را فدا كرده، پس از هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يگان يگان يا بصورت دستجمعى از مكه به مدينه آمده بودند. اغلب اينان در مكه تجارت مى كردند و از اين رهگذر به ثروت فراوانى دست يافته بودند. قرآن درباره اين گروه فرمايد: (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ.)

دوم: افراد دو قبيله اوس و خزرج كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مورد محبت و مهر خود قرار دادند و يا ريش كردند و از نورى كه بر آن حضرت فرو فرستاده شده بود، پيروى نمودند. پيشنه اكثر اينان كشاورزى و باغدارى بود و جمعيت زيادى از ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تشكيل مى دادند: خداوند در وصف آنها چنين فرموده است: (وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

سوم: يهوديان مدينه كه همواره آتش افروز جنگ و دشمنى ميان اوس و خزرج بودند و رسالت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نيز ياران و پيروان آن حضرت را به ريشخند مى گرفتند.

وجود اين سه طايفه و عوامل ديگر ايجاب مى كرد تا پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در انديشه افكندن طرحى نو و دميدن روحى تازه در جامعه مدينه باشد. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدين منظور با امضاى معاهده با يهود آنها را به برخوردارى از آزاديهاى خصوصى و دينى شان مطمئن ساخت و به آنها تفهيم كرد كه حمايتشان مى كند و در مقابل با آنها شرط كرد كه ايشان نيز از وى و آيين و پيروانشان دفاع كنند.

در ارتباط با شكاف طبقاتى در جامعه مدينه و از بين بردن فقر و غناى مفرط نيز با ايجاد پيمان برادرى در ميان آنها كوشيد تا اين فاصله را به نحوى از ميان بردارد. انصار، چنانكه گفته شد، اهل كشاورزى و باغدارى بودند و مهاجران كه پيشه غالب آنها تجارت بود به جايى آمده بودند كه نه سرمايه اى داشتند و نه كارى جز تجارت بلد بودند. انصار در كمال ايثار و فداكارى، قرار گذاشتند تا زمين هاى مهاجران را نيز تحت رعايت و كشاورزى بگيرند محصول آن را بطور يكسان و مساوى ميان خود تقسيم كنند.

البته تلاش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى رفع اين فاصله طبقاتى به همين مورد ختم نمى شود. آن حضرت برخى غنايم را، مثل اموال يهود بنى نضير، به مهاجران اختصاص داد و فقط سه نفر نيازمند انصارى را در اين غنيمت با آنها شريك ساخت و به ايشان فرمود: اگر مى خواهيد اموال و خانه هاى خود را با مهاجرين قسمت كنيد و با آنها در اين غنيمت مشاركت جوييد و اگر مى خواهيد خانه ها و اموالتان از خودتان باشد و چيزى از اين غنيمت براى شما تقسيم گردد. انصار پاسخ دادند: ما اموال و خانه هاى خود را با مهاجران قسمت مى كنيم و غنيمت را هم به ايشان مى دهيم و در آن با مهاجران مشاركت نمى كنيم.

بدين سان انصار جوانمردى و مروّت را در حق مهاجران به نمايش گذاردند چنانكه خود مهاجران درباره آنها مى گفتند. هيچ كس را مثل انصار مدينه نديديم، در مواسات با ما بخوبى عمل كردند و اموال خود را به ما بخشيدند و ما را در پيشه و كار خويش مشاركت دادند تا آنجا كه مى ترسيديم همه اجر و پاداش خداوند نصيب آنها گردد.

## تشريع اذان

يكى ديگر از فرازهاى مهم در بدو ورود پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه، تشريع اذان بوده است. داستان از اين قرار بود كه مردم براى گزاردن نماز در غير وقت خود پيش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمدند. در اينجا نقل مورخان شيعه و اهل سنت باهم در شرح اين حادثه تاريخى تفاوت مى يابد. بنابر نقل ابن هشام پيغمبر براى رفع مشكل فوق در انديشه آن بود كه مثل يهود از بوق براى آگاهى دادن مردم به وقت نماز و يا مثل مسيحيان از ناقوس استفاده كند. ليكن از اين امر منصرف گرديد و با ياران خود به مشورت پرداخت. عبدالله بن زيد خزرجى خدمت آن حضرت خوابى را كه ديده و در آن جملات اذان را از مردى سبزپوش شنيده بود نقل مى كند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز خواب او را رؤياى صادقانه و حق قلمداد كرده به بلال مى فرمايد كه همان جملات را به عنوان اذان بگويد. در همين حين عمر بن خطاب هم كه در خانه اش عبارت اذان را شنيده، شتابان پيش رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آيد و مى گويد: من نيز در خواب خود عين اين عبارات را شنيده ام. پيامبر نيز با شنيدن گفته عمر مى فرمايد: «فلله الحمد.»

## يهود و آغاز دشمنى با اسلام

يهود كه شاهد اوج و ترقى روزافزون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اسلام در مدينه شدند، كمر به دشمنى با آن حضرت بستند و به حسدورزى و كينه توزى پرداختند. البته عده اى از سران و مردان اوس و خزرج نيز كه هنوز بر شرك و بت پرستى خود باقى مانده بودند و از ترس جان تظاهر به مسلمانى مى كردند با آنها همداستان شدند.

احبار يهود براى آن كه پيشواى آيين جديد را با شكست روبرو سازند و شوكت آن حضرت را درهم شكنند و رونقش را به كساد مبدّل سازند، پيوسته نيرنگ به كار مى بردند و حق را با باطل مى آميختند تا شايد به مراد خود برسند. نام عده اى از اينان به روايت مورخان چنين است: حُيىّ بن اخطب، سلام بن مشكم، كنانة بن ربيع، سلام بن ابى الحقيق، كعب بن اشرف، عبدالله بن صورى الاعور كه گفته اند در حجاز كسى از او به تورات داناتر نبود، رفاعة بن قيس، رافع بن ابى رافع، عبدالله بن سلام و ...

درباره عبدالله بن سلام نوشته اند كه وى دانشمندى بخرد بود و با كارشكنى هاى همكيشان خود عليه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مخالفت مى كرد. وى گويد: وقتى نام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنيدم و اوصافش را دريافتم و اسم و زمانش را كه انتظار آن را مى كشيدم دانستم، بسيار خوشحال و شادمان بودم تا اين كه پيغمبر به مدينه آمد. وقتى آن حضرت در قبا منزل گرفت، مردى خبر او را به ما رساند و من در آن هنگام بالاى درخت خرمايم بودم و عمه ام پايين درخت نشسته بود. همينكه آن مرد خبر ورود پيامبر را گفت تكبير گفتم. و چون عمه ام با شگفتى بر من اعتراض كرد، گفتم: او برادر موسى بن عمران و همكيش اوست. و عمه ام پرسيد: اين همان پيامبرى است كه به ما خبر داده اند در آخرالزمان مى آيد؟ گفتم: آرى. آنگاه عمه ام نيز ايمان آورد.

وى در ادامه همين حديث گويد: سپس خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم و به آيين اسلام گرويدم و دوباره نزد خاندانم بازگشته آنها را به اسلام خواندم. اما مسلمانى خود را از يهود مخفى كردم.

سپس نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهبازگشتم و عرض كردم: من مايلم كه شما مرا در يكى از اطاقهاى منزلت جا دهى و از چشم يهود نهانم بدارى و سپس از آنها جوياى من شوى و ببينى درباره من چه مى گويند، چون اگر آنها از مسلمانى من آگاهى يابند، زبان به عيب من مى گشايند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيشنهاد مرا پذيرفت. يهود خدمت آن حضرت آمدند و با وى در گفتگو شده از او سؤالاتى پرسيدند. سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آنها پرسيد: ابن سلام در ميان شما چگونه مردى است؟ گفتند: او سيّد و سرور ما و علاّمه و داناى ماست.

من با شنيدن قضاوت آنها برون آمده گفتم: پس از خدا پروا كنيد و آنچه را كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده بپذيريد به خدا سوگند شما نيك مى دانيد كه او رسول خداست و در تورات نام و صفت او را مكتوب ديده ايد. و بدانيد كه من به رسالت او گواهى مى دهم و بدو ايمان مى آورم و او را تصديق مى كنم.

يهوديان كه متحير مانده بودند، گفتند: تو دروغ مى گويى، و زبان به طعن من گشادند.

از اين پس مسلمانى خود و خانواده ام را عيان كردم و عمه ام نيز اسلام آورد.

ديگر از همين يهوديان دانشمند كه مشرّف به آيين اسلام شدند «مُخيريق» بوده است. مردى دانا و توانگر. وى تا روز جنگ اُحد همچنان به كيش يهود بود. اما در جنگ اُحد خود را به اردوگاه مسلمين رساند و در آن جنگ به شهادت رسيد. نكته اين كه جنگ اُحد در روز شنبه واقع گرديد. اما مخيريق با بى اعتنايى به اين كه شنبه در دين يهود چه جايگاهى دارد، خطاب به يهود گفت: اى يهوديان! شما بخوبى مى دانيد كه وظيفه داريد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را يارى كنيد. آنگاه خود سلاحش را برگرفت و آنقدر جنگيد تا شهيد شد.

تنى چند از يهوديان نيز به اسلام گرويدند، حال آن كه در دل هنوز بر كيش خود بودند. اينان عبارت بودند از: سعد بن حنيف، نعمان بن اوفى، عثمان بن اوفى و زيد بن لُصَيْت.

عده اى ديگر از آنها نيز بى آن كه ذرّه اى به آيين پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تمايل نشان دهند، متعصبانه به كينه توزى و دشمنى با آن حضرت پرداختند كه عبارتند از: ابوياسر بن اخطب، حُيَىّ بن اخطب؛ دو تن از كسانى كه در عداوت با آن حضرت گوى سبقت را از همگنان خود ربوده بودند.

اين در حالى است كه پيش از مبعث، يهوديان با اوس و خزرج كه گفتگو مى كردند، خبر از بعثت پيامبرى عرب مى دادند و به آن مباهات مى كردند. معاذ بن جبل در همين خصوص به آنها مى گويد: از خدا پروا كنيد و مسلمان شويد. شما پيش از آن كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبعوث شود و ما مشرك بوديم، خبر از بعثت او مى داديد و اوصافش را براى ما باز مى گفتيد. اما يهوديان كه در تعلّل و تسويف، يدى طولا و زبانى دراز داشتند، مى گفتند: او چيزى را كه ما مى شناسيم نياورده و او كسى نيست كه ما اوصافش را براى شما مى گفتيم.

مباحثات و مناظرات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اصحاب اديان و ارباب مذاهب آسمانى نيز، از جمله حوادثى بود كه با توجه به فضاى آزاد مدينه به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امكان مى داد تا پيام دعوت خويش را به آنها ابلاغ كند. گاه يهوديان و مسيحيان در مناظره تاب نمى آوردند و متشبّث به راههاى ديگر مى شدند.

از جمله آورده اند كه هيأتى شصت نفره از مسيحيان نجران كه چهارده تن از سرانشان نيز در آن حضور داشتند به مدينه آمدند تا با حضرت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مناظره كنند. آنها وارد مسجد پيامبر شدند رسول خدا در آن هنگام مشغول خواندن نماز عصر بود. مسيحيان را نيز وقت نيايش فرا رسيد لذا برخاسته به سمت مشرق رو كردند تا نماز بگزارند.

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مسلمانان فرمود كه اجازه دهند تا مسيحيان نماز بخوانند. پس از خواندن نماز آنها به مناظره و مجادله درباره مسيح و مادرش پرداختند. داستان گفتگوهاى آنها در سوره آل عمراه نازل شده است. آنها كه حرفهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهرا انكار مى كردند به پيشنهاد پيغمبر دعوت به مُباهله شدند. در قرآن چنين آمده است:

(تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)

اما مسيحيان كه ثابت قدمى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در اين دعوت ديدند و خود را شكست خورده مى يافتند از مُباهله سرباز زدند و به آن حضرت عرضه داشتند كه يكى از ياران خود را به عنوان حَكَم براى آنها روانه كند تا اموالشان را با صلاحديد او براى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بفرستند. پيامبر نيز ابوعبيده را بدين مهم روانه داشت.

اين صحنه شكوهمند در تاريخ اسلام به عنوان «روز مباهله» ناميده شده است. ناگفته نماند كه مطابق نقل بسيارى از تواريخ و همچنين نويسندگان شيعه، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ميان فرزندان حسن و حسين عليهما‌السلامو از زنان، فاطمه دخترش و على را نيز به عنوان «نَفْس» نامزد اين حركت بزرگ كرد و نجرانيان با شناسايى آنها دچار هراسى بزرگ شده از مباهله منصرف گشتند.

علاوه بر مناظراتى كه به آنها اشارت رفت، مخالفان از راههاى ديگرى نيز وارد مى شدند تا مگر در كار گسترش و رواج اسلام خلل وارد كنند. به عنوان مثال «شاس بن قيس» سالخورده اى كه بر كفر خود همچنان پا بر جا مانده بود و به مسلمانان بسيار حسد می ورزيد، روزى بر عده اى از مردان اوسى و خزرج گذشت كه در كنار هم و در فضايى دوستانه نشسته و گرم گفتگو بودند. اين اُلفت و دوستى آتش غضب را در نهاد شاس شعله ور ساخت و وى را ياد درگيريها و اختلافات اين دو قبيله در ايام جاهليت انداخت.

لذا جوانى يهودى را دستور داد تا در جمع مردان اوس و خزرج بنشيند و خاطرات جنگ «بعاث» (جنگى كه دوران جاهليت ميان اوس و خزرج اتفاق افتاده و به پيروزى اوس انجاميده بود و سران هر قبيله در آنها كشته شده بودند) را براى آنها تجديد كند. جوان اشعار و رجزهايى را كه پهلوانان در آن جنگ خوانده بودند، خواند و مردان اوس و خزرج را به تحريك عليه يكديگر واداشت.

عاقبت آنها رودر روى هم ايستادند و زبان به منازعت و مُفاخرت گشودند و نهايتاً خواستار سلاح شدند تا به روى هم شمشير بكشند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه از اين فتنه آگاهى يافته بود، شتابان به سوى ياران خويش رفت و با بيان معجزنشانِ خود، مسلمين را مورد خطاب قرار داد و فرمود: مسلمانان! خدا را در نظر داشته باشيد، آيا پس از آن كه خداوند شما را به اسلام هدايت كرد و بر شما اكرام فرمود و بر روى جاهليت خط بطلان كشيد و از كفر نجاتتان بخشيد و قلبهاتان را به هم پيوست و در حالى كه هنوز من در ميان شما زنده هستم، هنوز به خاطر مسأله اى كه در جاهليت رخ داده اينگونه به جان هم مى افتيد؟!

با شنيدن اين بيانات همگان دريافتند كه از شيطان فريب خورده و در دام حيله دشمنان گرفتار شده اند. لذا گريستند و روى يكديگر را بوسيدند و از آنچه گذشته بود از يكديگر عذر خواستند.

صفحات كُتُب سِيَر و تراجم مشحون از اين قبيل مناظرات و فتنه اندازيها از سوى يهود است كه بطور اختصار، به پاره اى از آنها، كه مهم تر بودند، اشارت رفت. حال كه سخن به اينجا رسيد بى مناسبت نيست تا درباره يكى از سرشناسان مدينه كه در امر دعوت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از هيچ كارشكنى دريغ نورزيدند، توضيحاتى داده شود.

عبدالله بن ابى بن سلول، سَروَر مدنيان بود و همه به او احترام مى گذاشتند. اوس و خزرج در حل اختلافات خود به او رجوع مى كردند و حُكم وى پذيرفته همه بود. اما با ورود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه رونق بازار عبدالله، به كساد گراييد. پيش از اين قرار بود وى را به سمت فرمانروايى بر مدينه منصوب بدارند اما حالا ورق برگشته بود. عبدالله كه گرايش روزافزون مدنيان را به اسلام مى ديد خود نيز على رغم ميل درونى اش، منافقانه، اسلام آورد اما در سينه، كينه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهو اسلام را مى پرورد.

اين عبدالله، بارها در جنگ و صلح و هر جا كه امكان مى يافت ولو با رواج دادن شايعات و مطالب بى اساس، سعى مى كرد بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهو اسلام ضربه وارد كند اما هر بار تلاش او ناكام مى ماند و در نهايت كار، با سرافكندگى دنيا را وداع گفت.

## تغيير قبله

بنابر نقل ابن هشام هيجده ماه از هجرت مبارك رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه مى گذشت كه قبله مسلمين تغيير پيدا كرد. پيش از اين مسلمانان به سوى بيت المقدس نماز مى گزاردند اما از اين پس فرمان يافتند كه به سوى كعبه و بيت الحرام به نماز ايستند.

گفته اند چون قبله مسلمانان از بيت المقدس به كعبه تغيير يافت، يهود كه احساس مى كردند برگ برنده اى را از دست داده اند، نزد آن حضرت آمدند و علت تغيير قبله را جويا شدند و پرسيدند: تو كه مى گفتى بر كيش ابراهيم هستى، از چه رو قبله ات را عوض كرده اى؟ اگر دوباره به سوى بيت المقدس نماز بگزارى ما نيز از تو پيروى و تو را تصديق مى كنيم. داستان اين سؤال و پرسش در قرآن كريم در سوره بقره چنين آمده است:

(سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ)

تغيير قبله، در واقع يكى از مهم ترين حوادث تاريخ اسلام در مدينه قلمداد مى شود.

## فرستادن سفراى اسلام به دربار پادشاهان

در ذى حجّه سال ششم هجرى، هنگامى كه ريشه نهال اسلام، در زمين مدينه استحكام مى گرفت و بر شاخ و برگ مبارك اين درخت روز بروز اضافه مى شد و ميوه هاى شيرين آن يكى پس از ديگرى كام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحاب بزرگوارش را حلاوت مى بخشيد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درصدد برآمد تا با ارسال سفيران خود به دربار شاهان و فرمانروايان كشورهاى همجوار آنان را به دين خود بخواند و در جهت جهانى كردن پيام آيين خويش گامى بزرگ بردارد. چنانكه نوشته اند پيامبر پس از صلح حديبيه اقدام به نامه نگارى و ارسال سفراى خود نمود.

پادشاهان و فرمانروايان، هر يك به گونه اى با نامه و نمايندگان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخورد كردند. فى المثل مقوقس فرمانرواى اسكندريه، حاطب بن ابى بلتعه، نماينده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كسانى را كه همراه وى بودند، بسيار گرامى داشت و به نامه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ مؤدّبانه و گرم نوشت و كنيزى به نام جاريه را براى پيشكش به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آنها همراه ساخت كه بعداً پيامبر با او ازدواج كرد.

همچنين پيامبر دحيه كلبى را به سوى هرقل فرمانرواى روم فرستاد. قيصر روم به گرمى از سفير آن حضرت استقبال كرد و به او صله بخشيد و جامه هاى گرانبها در بَرِ او كرد.

عبدالله بن حذافه سهمى را نيز به دربار خسرو پرويز شاه ايران روانه فرمود. ليكن خسرو با گستاخى تمام نامه مبارك پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پاره كرد و گفت: او كه بنده من است چنين نامه اى به من مى نگارد! رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون از جسارت خسرو آگاه شد بر او نفرين كرد كه حكومتش منقرض گردد. خسرو پرويز نيز به باذان والى خود بر يمن نامه اى نوشت تا دو نفر را روانه حجاز سازد تا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دستگير كنند و پيش او بياورند! باذان پيرو دستور خسرو پرويز دو نفر را به مدينه فرستاد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طريق وحى به آن دو آگهى داد كه شيرويه پسر خسرو، پدر را از تخت به زير كشانده و به قتل رسانده است. اين حادثه در دهم جمادى الاولى سال هفتم هجرى برابر با سال ٦٢٩ م. اتفاق افتاد.

همچنين سليط بن عمرو عامرى را به سوى هوذة الحنفى صاحب يمامه فرستاد و بنا به قولى شجاع بن وهب اسدى را به سوى حارث بن ابى شمر الغسانى شاه دمشق روانه فرمود و العلامين الحضرمين را به سوى منذر حاكم بحرين گسيل داشت. و عمرو بن عاص را به سوى فرمانروايان عمان فرستاد و حارث بن عمير را به سوى دست نشانده هرقل بر بُصرى روانه كرد. همچنين آن حضرت نمايندگانى به سوى حاكمان يمن و برخى نقاط ديگر فرستاد. نجاشى و مسيلمه كذّاب نيز از كسانى بودند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوى آنها هم نمايندگانى فرستاد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نجاشى، فرمانرواى حبشه و مردمش را به اسلام دعوت كرد و از آنها خواست كه مهمانانش را گرامى بدارند.

نامه هايى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فرمانروايان كشورها و بلاد مختلف نگاشته هر كدام ويژگيهاى خاصى دارند از ميان اين نامه ها بى مناسبت نمى بيند تا نامه رسول گرامى اسلام را به خسرو پرويز نقل كند. آن حضرت چنين نگاشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد فرستاده خدا به كسرى بزرگ ايران. درود بر آن كه پيرو هدايت گرديد و به خدا و فرستاده اش گرويد. من تو را به دين خداى - عز و جل - فرا مى خوانم.

من فرستاده خدا به سوى تمام جهانيانم تا آن را كه زنده است بيم دهم و حجت را بر كافران تمام گردانم. اسلام بياور تا در امان بمانى و اگر به دعوت من پشت كنى، گناه مجوس بر گردن تو است.

## ابلاغ سوره برائت در سال نهم هجرى

در سال نهم هجرى، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابوبكر را به عنوان اميرالحاج بر مسلمين تعيين فرمود تا مراسم حج را بجا آورد. اين حج در حالى انجام مى گرفت كه مشركان هم مى توانستند آزادانه حج را مطابق آيين خود بجا آورند.

ابوبكر به همراه ٣٠٠ نفر از مسلمانان راهى سفر حج گرديد. در همين اثنا سوره برائت نازل گرديد كه با صراحت به نقض پيمان ميان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مشركان فرمان داده بود. تا قبل از اين طرفين پيمان بسته بودند كه هيچ كس را از زيارت كعبه بازندارند و در ماه حرام ذى حجّه باعث ترس كسى نشوند. علاوه بر اين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با برخى قبائل عرب پيمانهاى موقتى نيز بسته بود كه با نزول سوره برائت، آن پيمانها تماماً نقض مى گشت.

چون سوره برائت نازل شد، به آن حضرت عرضه داشتند: كاش اين سوره را به ابوبكر مى رساندى تا بر مردم در حج ابلاغ كند؟ اما آن حضرت پاسخ داد: اين سوره را فقط بايد كسى از اهل بيت خودم به مردم ابلاغ نمايد. آنگاه على بن ابوطالب عليه‌السلامرا فرا خواند و به او فرمود: اين سوره را بگير و در «يوم النحر» هنگامى كه همگان در منا گرد مى آيند بر آنها بخوان. از اين پس بايد همه بدانند كه هيچ كافرى به بهشت داخل نگردد و بعد از امسال هيچ مشركى نمى تواند براى گزاردن حج به مكه بيايد و كسى نبايد برهنه طواف كند و هر كه را با پيامبر عهد و پيمانى است آن پيمان تا مدت قرارداد شده، به قوّت خود باقى است.

على عليه‌السلاممتعاقب فرمان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر غضباء، شتر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوار شد و خود را در راه به ابوبكر رساند. ابوبكر با ديدن على عليه‌السلامپرسيد: تو اميرى يا مأمور؟ على فرمود: مأمورم. در مكه ابوبكر با مسلمين حج بجا آورد و چون «يوم النحر» فرا رسيد، على عليه‌السلامبه پا خاست و فرمانهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر مردم ابلاغ كرد و مطابق فرموده خدا، چهار ماه به مشركان مُهلت داد تا خود را به مأمن و بلاد خويش رسانند و تأكيد كرد كسانى كه با پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عهد و پيمانى دارند آن عهد و پيمان تا مدت تعيين شده بقوّت خود باقى است.

از آن سال به بعد ديگر نه مشركى به حج آمد و نه كسى برهنه به طواف كعبه رفت.

## گِرَوشى عمومى به اسلام

از اين پس، مردم و قبائل عرب به مسلمانى گردن نهادند و هر قبيله گاه جمعى و گاه با اعزام نمايندگان خود به پيشگاه رسول خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دين اسلام را مى پذيرفتند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز با اختصاص دادن جا و مكان به آنها و پذيرايى از هيأتها مى كوشيد تا اصول آيين اسلام را بر آنها عرضه بدارد و آنها را از صميم دل به دين اسلام علاقه مند و پاى بند كند.

گاه بزرگان و سران اين هيأتها با حضرت به بحث و مناظره مى پرداختند و حضرت با صبر و حوصله و بردبارىِ مثال زدنىِ خويش به پرسشهاى آنها پاسخ مى گفت و جسارتهاى آنها را تحمل مى كرد و به ارشاد آنها مى پرداخت.

برخى كه از قريحه شاعرى نيز برخوردار بودند، به مناسبت حال اشعار و ابياتى مى سرودند، بطورى كه مى توان از اشعار سروده شده در اين صحنه ها، كتابى در خور فراهم نمود. گاه نيز ميان شاعران اعزامى با هيأتها و شعراى مسلمان نظير «حسّان بن ثابت»

مناظرات شعر با شكوهى رخ مى داد و سخنوران مسلمان با استفاده از بهترين تعبيرات ادبى، به دفاع از اصول و ارزشهاى دين حنيف اسلام مى پرداختند و گونه اى متعالى از شعر و ادب متعهد و جهت دار را در جريده روزگار به ثبت رسانده اند.

از جمله نوشته اند وقتى «وَفْد تميم» خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شدند «زبرقان بن بدر» شاعر آنها با كسب اجازه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چكامه اش را خواند. يكى از ابياتى كه وى سروده بود چنين بود:

نحن الكرام فلا حى يعادلنا منّا الملوك وفينا تنضب البيع

حسّان در آن هنگام حضور نداشت، لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى را سراغ او فرستاد و چون حسان حاضر شد به فرمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مقام پاسخگويى به اشعار زبرقان ايستاد و قصيده اى شورانگيز انشاد كرد كه چند بيت از آن چنين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّ الذّوَائِبَ مِنْ فِهْرٍ وَإِخْوَتِهِمْ |  | قَدْ بَيّنُوا سُنّةً لِلنّاسِ تُتّبَعُ |
| يَرْضَى بِهِمْ كُلّ مَنْ كَانَتْ سَرِيرَتُهُ |  | تَقْوَى الْإِلَهِ وَكُلّ الْخَيْرِ يَصْطَنِعُ |
| قَوْمٌ إذَا حَارَبُوا ضَرّوا عَدُوّهُمْ |  | أَوْ حَاوَلُوا النّفْعَ فِي أَشْيَاعِهِمْ نَفَعُوا |
| أَكْرِمْ بِقَوْمٍ رَسُولُ اللّهِ شِيعَتُهُمْ |  | إذَا تَفَاوَتَتْ الْأَهْوَاءُ وَالشّيَعُ |

پس از آن كه حسّان چكامه خود را به پايان رساند يكى از بزرگان تميم گفت: همه چيز براى اين مرد (محمّد) فراهم است، خطيبش از خطيب ما زبان آورتر و شاعرش از شاعر ما سخنورتر و صدايشان از صداى ما رساتر است. آنگاه اسلام آوردند.

علاوه بر وفد تميم، وفد عامريين، وفد سعد بن بكر، وفد عبدالقيس، وفد طئ، وفد بنى حنيفه، وفد مراد، وفد زبيد، وفد كنده، وفد همدان، وفد مزينه، وفد نجران، وفد دوس، وفد طارق بن عبدالله، وفد تجيب، و دهها هيأت ديگر به خدمت رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شدند و به دست مباركش اسلام آوردند.

تاريخ نگاران مسلمان اين سال را به خاطر كثرت هيأتهايى كه براى گرايش به اسلام به مدينه مى آمدند «سنة الوفود» نام نهاده اند. بدين ترتيب شبه جزيره عربستان رفته رفته به آيين اسلام گردن نهادند و شعاع دايره اسلام رو به گسترش رفت و وعده الهى تحقق يافت كه: (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا)

## پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سوگ ابراهيم

روز سه شنبه دهم ربيع الأول سال نهم هجرى مطابق با سال ٦٢١ م. شاهد وفات ابراهيم پسر رسول خدا بود. ابراهيم از ماريه قبطيه به دنيا آمده بود و به هنگام وفات هيجده ماه داشت. وى را در قبرستان بقيع به خاك سپردند. بطور اتفاق، در همان روز خورشيد گرفت و مردم بين خود گفتند كه خورشيد به خاطر مرگ ابراهيم گرفته است. امّا رهبر آزاده اسلام با آن كه در كمال اندوه و اوج ناراحتى بود فوراً جلو اين خرافه را گرفت و با كلام دلنشين خود فرمود: خورشيد و ماه دو نشان از نشانه هاى خدايند كه براى مرگ و زندگى كسى نمى گيرند.

به اين ترتيب آن حضرت مردم را براى خدا، و نه براى خود، تربيت مى كرد و هر لحظه از زندگيش مى كوشيد از آنِ خدا باشد.

در ماه شعبان همين سال يكى از دختران پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نام «ام كلثوم» نيز شربت مرگ را نوشيد و چشم از جهان فرو بست.

پيامبر در سال نهم هجرى همچنين عده اى از ياران خود را به عنوان عمّال صدقات به سوى نقاطى كه مردمانش قبول اسلام كرده بودند روانه فرمود.

فهرست مطالب

[پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه 3](#_Toc23673758)

[خطبه دوّم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 12](#_Toc23673759)

[امضاى معاهده اى ميان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يهود 13](#_Toc23673760)

[مؤاخات (پيمان برادرى) ميان مهاجران و انصار 14](#_Toc23673761)

[مشكلات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه 15](#_Toc23673762)

[تشريع اذان 17](#_Toc23673763)

[يهود و آغاز دشمنى با اسلام 18](#_Toc23673764)

[تغيير قبله 24](#_Toc23673765)

[فرستادن سفراى اسلام به دربار پادشاهان 25](#_Toc23673766)

[ابلاغ سوره برائت در سال نهم هجرى 27](#_Toc23673767)

[گِرَوشى عمومى به اسلام 29](#_Toc23673768)

[پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سوگ ابراهيم 31](#_Toc23673769)